هو العلیم

حقیقت تشریع

نقش ادراک و شعور موجودات در تشریع احکام و هدایت

ولایت تکوینی – دوم محرم ۱۴۱۳ هـ ق - جلسه دوم

بیانات
آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرّحيم
الحَمدُ لِله رَبِّ العالَمين بارِئِ الخَلائقِ أجمعين
ثُمَّ الصَّلاةُ و السَّلامُ علىٰ سَيِّدِنا و نَبيِّنا
و حَبيبِ قُلوبِنا و طَبيبِ نُفوسِنا أبىالقاسِمِ المُصطَفى محمد
وَ علىٰ أهلِ بَيتِ الطّاهِرينَ المَعصومين
وَ اللَعنَةُ عَلَى أعدائِهِم أجمَعين مِنَ الآن إلى قيامِ يَومِ الدّين

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم:
﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَئِكَةِ إِنِّي خَلِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُ سَجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّآ إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الكافِرينَ﴾.[1]

معنای اوامر تکوینی

طیّ مطالب روز گذشته به عرض رساندم که اوامر الهیه بر دو گونه است؛ اول: اوامر تکوینی، دوم: اوامر تشریعی.

اوامر تکوینیه عبارت است از انشاء و ایجاد حوادث و اعیان خارجی [به‌دست] پروردگار و اینکه هر چیزی را به مقتضای حکمت بالغهٔ خود طبق خصوصیّاتی ایجاد می‌کند.

تناسب تکلیف و هدایت تمام اشیاء با خصوصیّات آنها

در آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَهُ بِقَدَرٍ﴾؛[2] «ما هر چیزی را اعم از انسان و حیوان، نبات و جماد، مجردات و مادیات تمام اشیاء را روی حساب و اندازه خلق کرده‌ایم و هر شیئی را براساس ضابطه‌ای آفریده‌ایم.» طبق قانون نظام احسن، انطباق و همگونی همهٔ اشیاء با هم در سیر و حرکت کلّ نظام عالم، اصلی اجتناب‌ناپذیر است. خداوند متعال تمام اشیاء را روی حساب و میزان و اندازه خلق فرموده است و به هرشیئی، شاکلهٔ خاصی داده است؛ به سنگ، صلابت و به آب، نعومت و نرمی و سَیَلان داده است. و به مقتضای هر شاکله و خصوصیتی توقعی از آن شیء می‌رود.

خداوند وجود ما و دستگاه هاضمهٔ ما را طوری خلق فرموده است که اشیاء خاصی با آن تناسب دارد. اگر به‌جای آب سنگ بخوریم، می‌میریم؛ اگر از حدّ مائده‌هایی که خداوند برای ما آفریده است و در دسترس ما قرار داده است تعدّی کنیم، از بین می‌رویم. خدا برای هرشیئی در این عالم، حساب‌وکتابی قرار داده است.

---

[1] سورهٔ ص (۳۸) آیات ۷۱ ـ ۷۴.
[2] سورهٔ قمر (۵۴) آیهٔ ۴۹.

تازه تمام اینها مربوط به مسائل مادی است، خدا به داد مسائل معنوی برسد! آنجا چه خبر است!

در آیهٔ دیگر وقتی فرعون از حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام سؤال می‌کند که ﴿قَالَ فَمَن رَّبُّكُمَا﴾؛[1] پروردگار شما کیست و خصوصیاتش چیست؟ حضرت موسی در جواب می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِیٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَیۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ [پروردگار ما کسی است که] به هر شیئی خلقت خاصی داده است و براساس همان خصوصیت هم او را هدایت می‌کند و راه می‌برَد.»

به حیوانات خلقت خاصی داده است. خود حیوانات هم با همدیگر تفاوت دارند و دارای اوصاف متفاوتی هستند؛ بعضی دارای اوصافِ ملایمت، لینت، آرامش و سکونت‌اند و بعضی دارای اوصاف خشونت و درندگی هستند. بعضی مظهر قهّاریّت و جبّاریّت پروردگارند و بعضی دارای متانت و وقار هستند.

لذا خداوند متعال براساس این خصوصیّات، بعضی از حیوانات را برای ما حرام و بعضی را حلال فرموده است و این دخلی به خصوصیّات مادی ندارد. به‌جهت ارتباط تنگاتنگی که بین باطن و ظاهر حاکم است و اینکه ظاهر، باطن را درون خود محفوظ نگه می‌دارد؛ اگر انسان بخواهد از آنچه پروردگار حرام فرموده است تناول کند، آن خصوصیّات باطن بواسطهٔ تناول به انسان انتقال پیدا می‌کند؛ لذا حرام است.

محدودیت علم انسان، سبب توجیهات نادرست برای احکام الهی

همهٔ مسائل مادی و آن چرت‌وپرت‌ها و مزخرفاتی که این و آن می‌گویند به کناری انداخته می‌شود؛ ﴿وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا﴾![2] هرچه ما بخواهیم در علم غوطه‌ور شویم و جستجو کنیم، از محدودهٔ فکر خود تجاوز نمی‌کنیم. صانع و خالقی که تمام اشیاء را آفریده است، علم و آگاهی‌اش بیشتر از ماست؛ اما چه [مقدار] بیشتر؟! منهای بی‌نهایت در مقابل به‌اضافهٔ بی‌نهایت! تفاوت فقط همین مقدار است!

لزوم عدم اظهار وجود در برابر دستورات اولیای الهی

روی این حساب، ما چاره‌ای نداریم غیر از اینکه در مقابل دستورات اولیا و بزرگان، لُنگ بیندازیم و از خود اظهار وجود نکنیم. هرکسی هم لنگ نینداخت عاقبتش معلوم شد که به کجا رسید. [این] همه در مقابل پیغمبران سرکشی کردند؛ هرکسی مطلبی را بیان کرد؛ اظهار وجود و علم و ثروت و حیات و قدرت و اراده و مشیّت و تکبّر و تَفرعُن و امثال‌ذلک از شئونات و حیثیات دنیا کردند، بعد هم همه‌شان از بین رفتند. **دَولةُ الباطلِ جَولَةٌ و دَولَةُ الحقِّ إلیٰ قیامِ القیامة.**[3]

---

[1] سورهٔ طه (۲۰) آیهٔ ۴۹ و ۵۰.

[2] سورهٔ إسراء (۱۷) آیهٔ ۸۵. معادشناسی، ج ۳، ص ۸:
«به شما از مراتب و درجات علم داده نشده است مگر مقدار اندکی!»

[3] نثر اللئالی، ص ۶۰:

اختصاص خصوصیّات هر موجودی به خود آن

بنابراین آنچه پروردگار متعال در هر شیئی قرار می‌دهد، اختصاص به آن دارد. خیلی خوب به این مطلب توجه کنید که ان‌شاءالله وقتی بحث تشریع را بیان می‌کنیم، دچار اشکال نشوید. هر خصوصیتی که پروردگار متعال به شخص یا موجودی داده است مختصّ خود اوست و این امر قابل گسترش و سرایت و انتشار نخواهد بود؛ این قضیه هم در حیوانات این‌طور است و هم در افراد انسان.

خصوصیّاتی که من دارم، صفات و غرائز و مقدار تحمل و طاقتی که من دارم با طاقت و تحمل و استعدادات و غرائز و بینش و بصیرتِ تک‌تکِ افراد شما تفاوت دارد. آن استعدادات و طاقت و تحمل و بینش که شما دارید و غرائزی که خداوند در شما قرار داده است، قطعاً با من تفاوت دارد. این مطلب در اینجا محفوظ بماند؛ اگر رسیدیم در امروز والا اگر خدا توفیق داد در جلسات بعد، در بحث تشریع با این مسئله کار داریم.

روی این حساب، خداوند تمام موجودات را براساس خصوصیتی خلق فرموده است که مختص به خود آنهاست و براساس آن داده و آن شاکله، به تمام آنها فهم و بینش داده است. این عجیب است!

وجود علم، حیات و قدرت در تمام ذرات هستی

تمام ذرات و آنچه اسم وجود بر آن تعلق می‌گیرد و در خارج تحقق پیدا می‌کند دارای سه صفت هستند: علم و حیات و قدرت. حیات عبارت است از بقاء؛ [یعنی] اینها باقی هستند و فنا پیدا نمی‌کنند و از بین نمی‌روند. قدرت [یعنی] اینها قادر هستند؛ در امور خود، در حفظ و بقای خود و در آنچه مربوط به خودشان است دارای قدرت‌اند؛ منتها ما احساس نمی‌کنیم. الان این آهنی که در مقابل من است دارای علم و حیات و قدرت است؛ اگر حیات نداشت که معدوم بود؛ اگر قدرت نداشت که به این کیفیت باقی نمی‌ماند؛ صورتش تغییر پیدا می‌کرد و ماهیتش عوض می‌شد. و سوم که از همهٔ اینها مهم‌تر است دارای علم هستند؛ علم یعنی شعور، علم یعنی فهم، علم یعنی ادراک.

عالم ماده، مانع ادراک شعور موجودات

ما خیال می‌کنیم گل سر سبد عالم هستیم؛ درحالتی‌که هیچ‌چیز ادراک نمی‌کنیم و از چیزی سر درنمی‌آوریم. تمام آنچه در این عالم می‌گذرد با اندیشهٔ خود می‌سنجیم و همچون کبکی می‌مانیم که سر در برف فرو کرده است و خیال می‌کند دور و برش همه معدوم هستند؛ دیگر نه صیادی وجود دارد و نه دامی؛ نه زمینی وجود دارد و نه آسمانی. ولی اگر سرش را از برف بیرون بیاورد و چشمش را باز کند، آنچه را دور و بر خودش هست احساس می‌کند و می‌فهمد. تا وقتی که ما در محدودهٔ حواسّ ظاهر قرار داریم، باید این‌طور

«قال أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام: **جَولةُ الباطلِ ساعةٌ و جَولةُ الحقّ إلَی السّاعة**.»

بیندیشیم؛ وقتی که این حجابِ ماده از بین رفت، آن وقت مسائل دیگر متفاوت می‌شود و فرق می‌کند.

وجود شعور در تمامی موجودات

تمام موجودات همه دارای علم و شعور هستند. در آیهٔ شریفه می‌فرماید:

﴿تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا﴾.[1]

«تمام آنچه در آسمان‌های سبعه می‌گذرد، تمام آسمان سبعه؛ (یعنی عالم دنیا و عالم مجردات ـ به نوع تجرد خود ـ هرچه به مرحلهٔ ذات ربوبی نزدیک شود، تجردش تام و بیشتر می‌شود و هرچه به عالم مادون بیاید، تجردش کمتر می‌شود تا اینکه تجردش را از دست می‌دهد) تمام اینها پروردگار را تسبیح می‌کنند؛﴿وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ﴾ تمام اینها تسبیح می‌کنند ﴿وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡ﴾ [لکن] شما تسبیح اینها را نمی‌فهمید؛ شما "**سبوحٌ قدوسٌ** [گفتنِ]" اینها را احساس نمی‌کنید!»

قرآن با ما شوخی ندارد؛ به ما جوک نمی‌گوید، استهزاء نمی‌کند و ما را به مسخره نگرفته است.

ما دارای حواسّ و آلاتی هستیم که مطابق با آنها ادراک می‌کنیم. [وقتی] من [در دستگاه صوتی] صحبت می‌کنم، این صحبت من انرژی است که منتقل به انرژی الکتریکی می‌شود که آن انرژی الکتریکی برای گوش من قابل سمع نیست، پروردگار دستگاه شنوایی مرا طوری قرار داده است که [فقط] انرژی‌های غیرالکتریکی و به عبارت دیگر موجی را بتواند قبول کند. ولی وقتی که الان این به الکتریکی و به برق تغییر پیدا می‌کند، برای اینکه من بتوانم این صحبت را بشنوم باید دستگاهی باشد که دوباره آن برق را تبدیل به موج کند تا گوش من و آن آلت شنوایی من بتواند او را احساس بکند.

تا وقتی ما در این محدوده هستیم، از آلات و ادواتی که خداوند برای ما قرار داده است بیش از این کار برنمی‌آید؛ آنچه در حیطهٔ ادراک و قابل جذب و هضم نیست، نمی‌توانند احساس کنند. برای شنیدن آن صدا، آلت و دستگاه دیگری لازم است. لذا می‌فرماید: ﴿وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡ﴾؛ «شما [تسبیح موجودات را] احساس نمی‌کنید.

اولین شاهد شعور موجودات: شهادت سنگریزه به نبوت

بنابراین [طبق] آنچه از آیات قرآن و روایات ائمه علیهم‌السّلام و اخبار و مشاهدات اولیاء به‌دست ما رسیده است، مسلّم است و قابل شک و شبهه نیست که تمام موجودات، دارای حسِ شعور هستند و ادراک

---

[1] سورهٔ إسراء (۱۷) آیهٔ ۴۴. ترجمه:
«آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و هرکه در آنهاست، او را تسبیح می‌گویند. و هیچ‌چیزی وجود ندارد مگر آنکه به حمد او، تسبیح می‌گوید؛ ولیکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید! تحقیقاً که او همواره بردبار و آمرزنده است.» (محقق)

می‌کنند؛[1] سنگ‌ریزه‌ای که در دست پیغمبر به رسالت پیغمبر شهادت می‌دهد،[2] رسالت پیغمبر را احساس می‌کند.

دومین شاهد شعور موجودات: شهادت سوسمار به رسالت پیامبر

آن مردِ عرب حیوانی از جیب خود بیرون می‌آورد و در قبال پیغمبر اکرم قرار می‌دهد که: «یا محمد، اگر تو رسول هستی [باید] این حیوان شهادت بدهد!» آن حیوان شهادت می‌دهد و رسالت پیغمبر را احساس می‌کند.[3]

سومین شاهد شعور موجودات: شهادت حجرالاسود به امامت زین‌العابدین

وقتی محمد بن حنفیه که عموی حضرت سجاد علیه السّلام است، داعیّهٔ امامت و خلافت بعد از سیدالشهداء علیه‌السلام داشت و احساس می‌کرد که بعد از آن حضرت باید او خلیفه باشد و مقام امامت را ادراک نکرده بود و به آن مقام نرسیده بود و خیال می‌کرد که امامت [فقط] تا حدودی دارای شأن غیرعادی و دارای شئونات علمی است و امامت یکی از صفاتی است که ممکن است هر شخصی به آن دسترسی پیدا کند. وقتی بعد از سیدالشهدا خودش را اَسَنّ و بزرگ‌تر از همهٔ افراد دید، ادعای امامت و خلافت کرد و بعضی را به دور خودش جمع کرد. پیش حضرت سجاد می‌آید و می‌گوید: «یا بنَ أخی، شما ادعای امامت می‌کنید درحالتی‌که من از میان افراد فامیل و اهل‌بیت پدرم از همه بزرگ‌تر هستم؛ سوابق من در جهاد و اسلام برای همه روشن است.» حضرت می‌فرمایند: «مقامی را که شایستهٔ آن نیستی ادعا نکن!» خلاصه مسئله به شهادت حجرالاسود می‌رسد و حضرت در آنجا دعا می‌کنند و حجرالاسود به امامت حضرت سجاد علیه السّلام شهادت می‌دهد.[4]

در اینجا حجرالاسود احساس می‌کند! امامت امام سجاد را می‌فهمد! امامت امام سجاد را با جان و دل می‌داند! ما این‌طور نمی‌دانیم ولی او می‌داند! مسائل در ما آمیخته شده است؛ لذا به مرحلهٔ حقّ‌الیقین نرسیده‌ایم. ولی حجرالاسود که سنگ است می‌داند؛ چون پروردگار متعال در ذات و سرشتش این مطلب را قرار داده است.

چهارمین شاهد شعور موجودات: معجزات انبیا

---

[1] رجوع شود به تفسیر العیّاشی، ج ۲، ص ۲۹۳ و ۲۹۴؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۵۳۶ ـ ۵۳۸.
[2] الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۷؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۲۸۳.
[3] الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۸.
[4] الکافی، ج ۱، ص ۳۴۸.

معجزهٔ انبیا به این معنا نیست که یک امر غیرعادی [باشد و نبی] در [چیزی] تصرف کند! [نبی با] معجزه تصرف نمی‌کند و این‌طور نیست که یک امر غیرعادی به وجود بیاورد و غیرواقع را واقع جلوه دهد که ما احساس کنیم این سنگ و همهٔ موجودات بی‌شعور هستند و ادراک ندارند، اما امام مانند آمپول، شعور را در آنها تزریق می‌کند؛ یا شعور را در آنها تزریق نکند [بلکه کاری کند که] خواهی‌نخواهی آنها این مطلب را از روی اضطرار و جبر اظهار کنند. این که هنر نیست! این، مطلبِ غیرواقع را واقع جلوه دادن و به‌صورت حقیقت بیان کردن است و مَجاز و شعبده و سِحر است و ابداً واقعیت ندارد.

حقیقت معجزه: تصرف در وجود موجودی برای ادراک واقعیت

تمام موجودات شعور و فهم و ادراک دارند. کاری که امام علیه السّلام انجام می‌دهد [این است]: آلاتی را به‌کار می‌اندازد که خداوند متعال برای شنیدن آن صدا در درون ما نهفته است؛ خصوصیّاتی را که خداوند در وجود ما قرار داده است و ما به‌واسطهٔ جهل به آن خصوصیّات راه نداریم، فعال می‌کند. دستگاهی را به کار می‌اندازد که تا کنون به آن پی نبرده بودیم و خیال می‌کردیم تمام وجود ما را همین وسائط و آلات [ظاهری] تشکیل می‌دهد.[1]

وجود «ندای أنا الحق» در تمام موجودات

به قول مرحوم سبزواری:

موسی‌ای نیست که دعویّ «أنا الحق» شنود *** ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست![2]

موسی‌ای پیدا نمی‌شود؛ اگر موسی پیدا شود که تمام درخت‌ها [کوسِ] «أنا الحق» می‌زدند. ندای «أنا الحق» تمام اشجار و درخت‌ها و ذرات بلند است.

فقط حسین بن منصور حلاّج نبود که «أنا الحق» می‌گفت!

گفت آن یار کز او گشت سرِ دار بلند *** جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد[3]

آن بندهٔ خدا «أنا الحق» گفت، دیگران نتوانستند تحمل کنند و او را دار زدند و جنازه‌اش را هم سوزاندند و خاکسترش را در دجله ریختند.[4]

---

[1] جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به المیزان، ج ۱، ص ۷۳ ـ ۸۳.

[2] دیوان حکیم سبزواری (اسرار)، ص ۷۱.

[3] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۴۲.

[4] تجارب الأمم، ج ۵، ص ۱۳۲ ـ ۱۳۹؛ الأنساب، ج ۴، ص ۳۱۷ ـ ۳۱۹؛ تذکرة الأولیاء، ص ۵۱۴ ـ ۵۱۸.

عدم تفاوت بین ندای «أنا الحقِ» منصور حلاج و «إنّی أنا اللهِ» شجر

اما جان من! [اگر ندای] «أنا الحق» می‌زنی، پیش اهلش بزن! نرو پیش این مردم بیچارهٔ بدبخت بزن که تو را تکفیر کنند و از بین ببرند؛ والاّ همان أنا الحقی را که تو گفتی، همان درخت [هم] گفت،[1] [ولی] حضرت موسی نه کافر شد و نه آن درخت را تکفیر کرد.

حکایت ندای «أنا الله» بایزید بسطامی

نقل می‌کنند:

> یک روز بایزید بسطامی أعلَی الله مقامَه در میان جمع دوستان و مریدان لا إله إلّا أنا فرمود. همه شروع کردند به دادوبیداد که: «"لا إله إلّا أنا" چیست؟! "أنا اللهُ لا إله إلّا هو" چیست؟! این حرف‌ها چیست که ایشان می‌زند؟!»
> وقتی آن حال از بین رفت و مقتضی تغییر پیدا کرد، شاگردان و مریدان گفتند: «آقا، ما امروز مطلب عجیبی از شما شنیدیم؛ چنین مطلبی را فرمودید!» ایشان در جواب گفت: «اگر این دفعه چنین حرفی زدم و از اسرارِ مگو گفتم با شمشیر بر سر من بریزید و مرا تکه‌تکه کنید!»
> اتفاقاً به‌حسب قضا، مجلسی بود و حالی دست داد و ایشان دوباره شروع کرد به گفتن حرف‌هایی که نباید بزند؛ اینها هم دیدند که وصیت و توصیهٔ استاد است، با شمشیر و دشنه حمله کردند؛ اما هرچه با زورِ تمام می‌زدند اصلاً شمشیر بر او کارگر نمی‌افتاد! (شمشیر می‌فهمد به کجا باید بخورد؛ کجا را باید از بین ببرد و کجا را نباید از بین ببرد. حالا بماند!) وقتی آن قضیّه از بین رفت و مجلس منقضی شد، اینها گفتند: «آقا، ما دوباره چنین چیزی را شنیدیم ولی هرچه زدیم [اثری نداشت]!» گفت: «وقتی شمشیر بر من کارگر نیفتد، پس من در آن حال، خودم نبوده‌ام! آیا ممکن است شمشیر و تیر و نیزه، خودِ خدا را از بین ببرد و در خدا کارگر واقع شود؟!»[2]

ایشان در آن موقع همان مطلب را می‌فرمود که آن شجر به حضرت موسی گفت. شجری که به حضرت موسی گفت: ﴿إِنِّی أَنَا اللَهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ﴾،[3] خدا در آن موقع در آن تصرف نکرد و به زبانش نینداخت؛ [بلکه] ذکر دائمی شجر «أنا الحق» و «لا إله إلّا هو» است. ذکر دائمیِ نَفْسِ ناطقهٔ ما و بدن و تمام ذرات ما «لا إله إلّا هو» است؛ منتها در بعضی اوقات این قضیّه برای ما انکشاف پیدا می‌کند و از ما ظهور و بروز پیدا می‌کند؛ در دیگر موارد این قضیّه انکشاف و ظهور و بروز پیدا نمی‌کند.

---

[1] سورهٔ قصص (۲۸) آیهٔ ۳۰:
﴿فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِیَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَةِ الْمُبَارَکَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ یَا مُوسَی إِنِّی أَنَا اللَهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ﴾. الله‌شناسی، ج ۱، ص ۲۱۲، تعلیقه ۲:
«و چون موسی به‌سمت آتش آمد، از کنار طرف راست وادی در زمین بدون سقفِ برکت‌داده‌شده به وی از درخت ندا آمد که: "ای موسی! من هستم خداوند، پروردگار عالمیان."»

[2] رجوع شود به تذکرة الأولیاء، ص ۱۴۳؛ مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر چهارم، ص ۶۴۷ ـ ۶۴۹.

[3] سورهٔ قصص (۲۸) آیهٔ ۳۰.

لذا دیگر در اینجا مسائل خیلی دقیق می‌شود. چون ما در پسِ پردهٔ غیبتیم، با ما به غیبت صحبت می‌کنند، اگر در حضرت[1] بودیم به‌جای ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾،[2] قضیه طور دیگری بود، چون ما در پسِ پردهٔ غیبت هستیم، می‌گویند: ﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ﴾[3] اگر در حضرت بودیم مسئله طور دیگری بود که من دیگر نمی‌گویم؛ این مقدار هم که گفتم از حدود خودم تعدی کرده‌ام. فقط همین مقدار [کافی است].

تشریع یعنی حسابرسی از تمام اشیاء بر اساس شعور آنها

خلاصه تمام اشیاء برحسب آنچه خداوند متعال به آنها عنایت کرده است، دارای علم و شعور و ادراک هستند و خدا بر آن مقتضی از اینها حسابرسی می‌کند؛ این را تشریع می‌گوییم.

بنابراین، معجزه‌ای که انبیا در مسائل شهادت [موجودات] و امثال‌ذلک دارند عبارت است از تصرف در قوای ما، نه تصرف در اشیاء خارجی. به سنگ‌ریزهٔ بیچاره‌ای که به خیال ما شعور و ادراک ندارد و فقط یک جسم بی‌جانِ مُهمَل و مُعطّل است، زبان و صدا نمی‌دهند تا با گوش ما آشنایی پیدا کند و ما ادراک کنیم؛ این که هنر نیست! این شعبده و سِحر و مَجاز است و واقعیت ندارد. [بلکه] در ما دست‌کاری می‌کنند و می‌گویند: «ای انسان دوپایی که قیمت و ارزش خودت را این‌قدر از دست داده‌ای که قابلیت فهم این صدا را نداری، من پرده از جلوی چشم [و گوش] تو برمی‌دارم تا صدا را که واقعیتی در خارج است بشنوی.» این کاری است که انبیا می‌کنند.

بنابراین تمام موجودات، اینها دارای عقل و ادراک و علم و شعور هستند البته عقل مسئله‌اش فرق می‌کند همان ادراک و شعور هر کدام متناسب با خصوصیت خودشان[4]

پنجمین شاهد شعور موجودات: توسل گرگ به محضر امام باقر علیه السّلام

مثلاً در روایتی داریم:

> امام باقر علیه السّلام با اصحاب خود از سفر مکّه برمی‌گشتند؛ به نزدیکی کوهی کنار مدینه رسیدند. یک‌مرتبه گرگ درنده‌ای هروله‌کنان از کوه سرازیر شد و به طرف امام باقر پایین آمد. [با اینکه] حضرت ایستاده بود، آن شخصی که همراه امام بود می‌ترسد و خودش را پشت حضرت مخفی می‌کند که گرگ نیاید او را بخورد! آن گرگِ بندهٔ خدا نزدیک اسب یا قاطر حضرت می‌آید

---

[1] «حضرت» به معنای حضور و متضاد غیبت. (محقق)

[2] سورهٔ اخلاص (۱۱۲) آیهٔ ۱. الله‌شناسی، ج ۲، ص ۱۸۴:
«بگو که اوست تنها الله که متّصف به صفت احدیت در ذات است.»

[3] سورهٔ حشر (۵۹) آیهٔ ۲۳. معادشناسی، ج ۱۰، ص ۱۲۴:
«اوست خداوند، آنکه هیچ معبودی جز او نیست.»

[4] جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به افق وحی، ص ۵۳ ـ ۱۰۴.

و سرش را بالا می‌آورد و دو دستش را بر آن اسب می‌گذارد؛ آن اسب هم از جایش تکان نمی‌خورد و آرام می‌ایستد؛ [آن گرگ] دهانش را نزدیک گوش امام باقر علیه السّلام بالا می‌آورد و چیزهایی می‌گوید. آن شخص می‌گوید: «من دیدم صداهایی از آن [گرگ] می‌آید و همهمه‌ای می‌کند. این را فهمیدم که حضرت می‌فرمایند: "بسیار خب! عیب ندارد؛ ان‌شاءالله خدا درست می‌کند." [اما] چیزهای دیگری هم بود که نفهمیدم حضرت چه گفتند و با زبان خودش صحبت کردند.»[1]

بعد آن گرگ سرش را رو به آسمان می‌کند و چیزی می‌گوید و از حضرت خداحافظی می‌کند و به‌سمت کوه حرکت می‌کند. این شخص هم ترسش برطرف می‌شود [و با خود] می‌گوید حالاکه گرگ رفت بیایم پیش حضرت ببینم که چه گفته و قضیّه از چه قرار است. از حضرت سؤال می‌کند: «جریان چه بود؟! ما تا حالا از این چیزها ندیده بودیم!» حضرت می‌گوید: «قضیّه از این قرار بوده که زن این [گرگ] در حال زایمان بود و درد مخاض گرفته بود، این آمده پیش من که دعا کنم زنش راحت بزاید؛ من هم دعا کردم: "خدا ان‌شاءالله زایمان عیال مکرمه و مجلله‌ء شما را سهل و آسان کند و اسباب نگرانی پیش نیاید!" وقتی من دعا کردم، سرش را به آسمان برداشت و گفت: "به‌شکرانه‌ء دعایی که شما در حق من فرمودید، من از خدا خواستم که بدن ذرّیه‌ء فاطمه را بر اولاد من حرام کند."»[2]

آن‌وقت اینها شعور ندارند؟! نمی‌فهمند؟!

ششمین شاهد اثبات شعور موجودات: معنای صدای حیوانات در بیان امیرالمؤمنین علیه السّلام

یا روایتی از ابن‌عباس هست که می‌گوید: روزی در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السّلام خدمت حضرت نشسته بودیم. چند نفر از عَجَم خدمت حضرت آمدند و گفتند: «خلیفهٔ رسول‌الله تویی؟» حضرت فرمودند: «بله. این‌طور می‌گویند!» گفتند: «پس ما سؤال‌هایی از شما داریم.» حضرت فرمودند: «تَفَقَّهاً سؤال کنید نه تَعَنُّتاً؛ سؤال کنید که چیزی بفهمید؛ به‌خاطر آزمایش سؤال نکنید.» از شش حیوان اسم بردند: فَرَس[3] و

---

[1] چون‌که با کودک سروکارت فتاد *** هم زبان کودکان باید گشاد ***

یکی از اهالی مشهد به مدینه پیش امام رضا علیه السّلام رفته بود. یک خُرده عربی بلد بود و سرهم می‌کرد و خلاصه خیال کرد حضرت چیزی سرش نمی‌شود! می‌خواست با حضرت یک خُرده عربی صحبت کند. حضرت گفت: «بابا جان! عربی بلد نیستی، بیخود خودت را زحمت نده؛ همین‌طور مشهدی‌تو بُوگو، مودونُم چی می‌گی! مشهدی‌تو بوگو!» ***

حضرت هم وقتی می‌خواهد با آن گرگ صحبت کند به زبان خودش صحبت نمی‌کند؛ [بلکه] به زبانی صحبت می‌کند که گرگ هم بفهمد دیگر!

منطق‌الطیر خودش حساب‌وکتاب جدایی دارد؛ هرکدام از پرندگان برای خودشان منطقی و نحوهٔ صحبت‌ها و حساب‌وکتاب‌هایی دارند.

*** مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفترچهارم، ص ۶۶۸.

*** رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

[2] رجوع شود به بصائر الدّرجات، ج ۱، ص ۳۵۱.

[3] اسب. (محقق)

حمار و ضِفدِع (قورباغه) و قُنبُره[1] و دُرّاج[2] و خروس. گفتند: «یا علی! اینها چه می‌گویند [و معنای] صدایی که درمی‌آورند چیست؟» مثلاً صَهیل و شیهه‌ای که اسب می‌کشد چه معنایی دارد؟ همان‌طور که ما هم صحبت می‌کنیم و اینها معانی‌ای دارد.

حضرت فرمودند: «هنگامی که دو لشگر برای قتال به همدیگر می‌رسند، اسب می‌گوید: **سُبحانَ المَلِکِ القُدّوس.**»

صَهیل و شیههٔ اسب به معنای **سُبحانَ المَلِکِ القُدّوس** است؛ منتها زبان ما فارس‌ها فرق می‌کند؛ اگر بخواهیم این عبارت را ترجمه کنیم می‌گوییم: «منزه است پروردگاری که مقدس است و پاک و مُبَرّاست از هر صفت و توصیفی و بی‌آلایش است از هر نعتی.» شخصی که زبان دیگری دارد همین [عبارت] را به‌صورت دیگری ترجمه می‌کند و تمام ادیان و ملل دنیا که دارای زبان‌های متفاوتی هستند طبعاً ترجمه‌های متفاوتی دارند، و آن معنا در تمام این ترجمه‌ها محفوظ است، همین‌طور وقتی یک اسب شیهه می‌کشد، همین معنای «**سُبحانَ المَلِکِ القُدّوس**» را دارد می‌گوید، منتها به این صورت؛ چه اشکال دارد؟! همان‌طور که [این مطلب برای ما عجیب است]، **سُبحانَ المَلِکِ القُدّوس** گفتنِ ما [هم] برای او خنده‌دار است! می‌گوید: «اینها **سُبحانَ المَلِکِ القُدّوس** را چطور می‌گویند!» واقعاً عبادتی که ما می‌کنیم و اذکاری که می‌گوییم برای حیوانات خنده‌دار است و در اینجا روایات بسیار است که آنها دارند به ما می‌خندند![3]

[حضرت در ادامه فرمودند:] «و اما حمار می‌گوید: **اللّهمّ العَنِ العَشّارین**.» عَشّارین مالیاتی‌ها هستند که مالیاتِ مردم را می‌گیرند. مثل اینکه خر هم فهمیده اوضاع چقدر خراب است! مردم زحمت می‌کشند [ولی] دولت مالیات‌ها را بالا می‌کشد و می‌برَد! البتّه این مربوط به حکّام ظلمه است؛ [و الاّ] طبعاً هر چیزی باید در جای خودش قرار بگیرد.

[در ادامه فرمودند:] «دیک [یعنی خروس] وقتی در سحر بلند می‌شود، ذکرش این است: "**أُذکُروا اللهَ یا غافِلین**؛ ای غافلین! موقع سحر است، از خواب بلند شوید!" ضِفدِع (قورباغه) می‌گوید: "**سُبحانَ المَعبودِ فی لُجَجِ البِحار**؛ منزه است آن خدایی که درون دریاها او را پرستش می‌کنند."» همین قورباغه‌ای که صدا درمی‌آورد و ما می‌گوییم نمی‌گذارد بخوابیم و مدام اذیتمان می‌کند و خواب را از ما می‌گیرد! ذکر اینها را ما بدانیم که اینها چه می‌گویند! اینها را ما نمی‌گوییم؛ حضرت می‌گوید.

[در ادامه فرمودند:] «ذکر سار این است: "**اللّهمّ العَن مُبغِضی آلِ محمد**؛ خدایا کسانی را که به آل

---

[1] نوعی گنجشک. (محقق)

[2] پرنده‌ای شبیه کبک. (محقق)

[3] جهت اطلاع از اذکار حیوانات، رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۱۲ ـ ۹۴.

محمد بغض و کینه می‌ورزند و دشمنی می‌کنند لعنت کن!" ذکر درّاج این است: ﴿الرَّحمٰنُ عَلَی العَرشِ استَویٰ﴾.[1]

بعد، مثل اینکه آنها خودشان قضیّه را می‌دانستند؛ عرض کردند: «یا علی! تو از تمام اهل زمین اعلم هستی!» حضرت فرمودند: «حالا بگذارید باز هم آنچه را تا حالا نمی‌دانستید اضافه کنم و آن این است: این اسبی که من گفتم ذکرش: **سُبحانَ المَلِکِ القُدّوس**. در طول روز سه بار شیهه می‌کشد: صبح و ظهر و مغرب. صبح شیهه می‌کشد و می‌گوید: **"اللّهمّ وَسِّع علیٰ سیّدی الرّزقَ**؛ خدایا به سید و آقا و مالک من [وسعت] روزی بده!" هنگام ظهر می‌گوید: **"اللّهمّ اجعَلنی أحَبَّ إلیٰ سیّدی مِن أهلِه و مالِه**؛ خدایا، من را پیش آقایم از اهل و مال او محبوب‌تر گردان!" هنگام مغرب می‌گوید: **"اللّهمّ ارزُق سیّدی عَلیٰ ظَهری الشّهادةَ**؛ خدایا شهادت را روزیِ سید من کن بر پشت من که در معرکهٔ قتال و جنگ با مشرکین من را ببرد و از من استفاده کند و در راه خدا شهید شود!"» این از همه بالاتر است.[2]

این ادراکی است که حیوانات دارند! تمام اینها و تمام نباتات دارای شعور هستند.

هفتمین شاهد اثبات شعور موجودات: ستون حنّانه

اگر خدا روزی دهد و به حج مشرف شویم [می‌بینیم که] در مدینه ستونی هست که [رویش] نوشته شده ستون حَنّانه؛ من دیده‌ام. این جای همان ستون حنّانه است که پیغمبر اکرم به آن تکیه می‌دادند و برای اصحاب صحبت می‌کردند. وقتی که منبر ساختند و پیغمبر بالای منبر رفتند، این ستون ناله‌ای زد که تمام افراد در آن مجلس شنیدند![3] [ستون حنّانه] این قضیّه را می‌فهمد و وجود پیغمبر را احساس می‌کند.

ادراک موجودات، منشأ تأثیر آنها در موجودات دیگر

لذا تمام اثراتی که خداوند متعال در اشیاء قرار داده است براساس شعور و ادراک آنهاست. دارویی که می‌خورید و برایتان مفید است، براساس شعور و ادراکی که خدا در آن قرار داده است در شما مؤثر است؛ اگر دارو مأمور به تأثیر نباشد، اگر به‌جای یک قرص، یک مَنْ هم بخورید فایده ندارد. [اثر] میکروبی که قرار است ما را ایذاء کند و از بین ببرد، براساس مأموریتی است که خدا در او قرار داده است؛ اگر مأموریت بیاید، اثر می‌گذارد؛ اگر مأموریت نداشته باشد، صد سال [هم] در وجود ما بماند تأثیر نمی‌کند. تأثیر آهنی که به دست می‌گیرید و با آن جراحت وارد می‌کنید براساس مأموریتی است که در آن لحظه، خدا در او قرار داده است؛ و

---

[1] سورهٔ طه (۲۰) آیهٔ ۵. معادشناسی، ج ۸، ص ۹۸:
«و حقّاً که خداوند بر روی تخت قرار گرفت و مسلّط و مسیطِر شد.»

[2] الاختصاص، ص ۱۳۶، با قدری اختلاف.

[3] الطّبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۹۲ ـ ۱۹۶.

الاّ تاثیر نمی‌کند.

اولین شاهد تأثیر آگاهانهٔ موجودات: نقش چاقو در ذبح حضرت اسماعیل

چرا همین آهنی که در دست حضرت ابراهیم علیه السّلام بود، هنگامی که مأمور به ذبح اسماعیل شد تاثیر نکرد؟! حضرت در خواب می‌بیند: ﴿إِنِّی أَرَیٰ فِی ٱلْمَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ﴾؛[1] «[در خواب چنین دیدم که] دارم تو را ذبح می‌کنم!» بعد وقتی چاقو را بر گلوی حضرت اسماعیل می‌گذارد، می‌بیند تأثیر نمی‌کند؛ [چون] مأموریت ندارد! عصبانی می‌شود و چاقو را بر زمین می‌زند. چاقو به صدا درمی‌آید: «الخَلیلُ یَأمُرُنی و الجَلیلُ یَنهانی؛[2] تو به من امر می‌کنی اما او دست من را گرفته و نمی‌گذارد انجام دهم!»

دومین شاهد تأثیر آگاهانهٔ موجودات: شعور باد در عذاب قوم عاد

تمام آنچه در این عالم می‌گذرد براساس ادراک و شعور است. چرا بادی که خدا برای قوم عاد می‌فرستد، در سر راه خود شهر دیگر را از بین نمی‌برد؟! مأمور است بیاید اینجا را از بین ببرد!

فرشته‌ای که وکیل است بر خزائن[3] باد *** چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی؟![4]

یک‌وقت منظور جناب خواجه از این حرف این است که فرشتگانی که موکّل بر بادند باید وظیفهٔ خودشان را انجام دهند و کاری نداشته باشند که در حول‌وحوش قضیّه چه می‌گذرد؛ این حرف صحیحی است. ولی اگر منظور این است که فرشته‌ای که وکیل بر خزائن باد است و باد را می‌آورد تا قوم عاد را از بین ببرد، عیبی ندارد که زیر دست و پا و در حول‌وحوش، چراغ پیرزنی هم خاموش شود؛ این حرف صد در صد غلط است. اگر طوفان هم بیاید و مأمور به خاموش کردن چراغ پیرزن نباشد، چراغ پیرزن از بین نمی‌رود. ما برای این قضیّه، از خوارق عاداتی که انجام می‌گیرد، إلی‌ماشاءالله شواهد داریم.

تمام آنچه در این عالم می‌گذرد براساس نظم و انضباط و شعور است. خود باد می‌فهمد، نه اینکه باد آلت دست است.

سومین شاهد تأثیر آگاهانهٔ موجودات: جاری نشدن آب بر قبر سیدالشهدا علیه السّلام

آبی که متوکل خلیفهٔ عباسی بر حرم سیدالشهدا علیه السّلام می‌بندد، شعور دارد. حرکت می‌کند و قبور را می‌گیرد ولی به قبر مطهّر که می‌رسد، دایره می‌زند و قبر را از بین نمی‌برد.[5] گاو و بقری که برای شخم زدن

---

[1] سورهٔ صافات (۳۷) آیهٔ ۱۰۲.

[2] تفسیر منهج الصّادقین، ج ۸، ص ۷.

[3] خ.ل: خزانه.

[4] گلستان سعدی (ایزدپرست)، ص ۲۴۰.

[5] بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۰۳ ـ ۴۰۵.

قبور شهدا در کربلا می‌فرستند، به آن قبر که می‌رسند حرکت نمی‌کنند و قدم از قدم برنمی‌دارند؛[1] می‌فهمند که در اینجا چه کسی دفن شده است.

چهارمین شاهد تأثیر آگاهانهٔ موجودات: نقش دریای نیل در هلاکت فرعون

دریای نیل که برای حضرت موسی و اصحاب و بنی‌اسرائیل شکافته می‌شود، چرا هنگامی که فرعون می‌آید شکافته نمی‌شود؟! [بلکه] به هم پیوسته می‌شود و آنها را دستخوش هلاکت می‌کند.

خیال نکنید که این آب، از عالم بالا و ملکوت دارد کنترل می‌شود و از خودش ادراک و شعور ندارد. نه‌خیر! هر دو مسئله هست؛ وقتی از عالم ملکوت به این آب ادراک دادند، به هم برمی‌آید[2] یا به کنار می‌رود. وقتی از عالم ملکوت به این باد شعور دادند [به او می‌گویند:] «اینجا را از بین ببر، آنجا را از بین نبر!»

تمام آنچه که در این عالم می‌گذرد براساس ادراک و شعور و علم است [لکن] ما آن ادراک و شعور را نمی‌فهمیم و انکار می‌کنیم و می‌گوییم خبری نیست! ما خیال می‌کنیم فقط خودمان قدرت داریم! کجا ما قدرت داریم؟! بچه دارد از پله پایین می‌افتد، من هم دارم نگاه می‌کنم و می‌دانم الآن می‌افتد [اما] قدرت برانجام دادن و [جلوگیری] ندارم! همین‌طور نگاه می‌کنم، ناگهان می‌افتد و سرش می‌شکند. آیا ما ادراک داریم؟!

بیان مثنوی معنوی دربارهٔ ارادهٔ الهی در موجودات

مولانا می‌گوید: «چون قضا آید طبیب ابله شود.»[3] (واقعاً این مثنوی عجب کتابی است! هرچه می‌خواهیم پیدا کنیم در این مثنوی پیدا می‌کنیم!) گاهی اوقات انسان می‌بیند در دست بچه یک لیوان است، می‌تواند بگوید: «نینداز»، می‌تواند برود از او بگیرد [ولی] همین‌طور مات می‌ماند و نگاه می‌کند [و او] می‌زند لیوان را می‌شکند! [قضا این است که] این باید شکسته شود! إلی‌ماشاءالله برای همهٔ ما اتفاق افتاده است. در هر آنی از آنات هزار خطر متوجه این بچه می‌شود و تمام این خطرات یکی‌یکی رفع می‌شود؛ در هر لحظه‌ای از لحظات مدام می‌گوییم: «خدا به او رحم کرد!» در هر آنی خدا دارد رحم می‌کند. ﴿لَهُۥ مُعَقِّبَٰتٞ مِّنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ يَحۡفَظُونَهُۥ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِ﴾.[4] تمام اینها براساس حساب‌وکتاب است.

لذا می‌بینیم در یک جا این دارو مؤثر واقع می‌شود، در یک جا مؤثر واقع نمی‌شود؛ در یک جا این قضیّه

---

[1] الأمالی، شیخ طوسی، ص ۳۲۶ و ۳۲۹.

[2] به هم پیوسته می‌شود.(محقق)

[3] مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر پنجم، ص ۸۰۵:
چون قضا آید طبیب ابله شود *** و آن دوا در نفع هم گمره شود

[4] سورهٔ رعد (۱۳) آیهٔ ۱۱. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۱۱:
«برای او فرشتگان پی‌کننده و دنبال‌کننده‌ای در پیش روی او و در پشت سر او هستند، تا وی را از امر خدا محفوظ و مصون بدارند.»

تأثیر می‌کند، در یک جا تأثیر نمی‌کند.

از سبب‌سازیش من سودایی‌ام *** وز سبب‌سوزیش سوفسطایی‌ام

یک جا سبب می‌آورد، می‌گوید: «اگر این کار را انجام، دهی این‌طور می‌شود»، [اما] یک جا همان کار را انجام می‌دهد [ولی] نمی‌شود!

از قضا سرکنگبین صفرا فزود *** [روغن بادام خشکی می‌نمود][1]

سرکنگبین خودش دفعِ صفرا می‌کند اما در اینجا باید صفرا اضافه کند!

از سبب‌سازیش من سودایی‌ام *** وز سبب‌سوزیش سوفسطایی‌ام
در سبب‌سازیش سرگردان شدم *** وز سبب‌سوزیش هم حیران شدم[2]
دیده‌ای خواهم سبب‌سوراخ‌کُن *** تا سبب را برکَنَم از بیخ و بُن[3]

حقیقت معنای تشریع: حسابرسی هر موجودی طبق ادراک او

بنابراین تشریع عبارت است از توقعی که خداوند متعال از هر موجودی دارد براساس داده‌های به آن موجود؛ از حیوان یک توقع دارد، و از انسان توقعش متفاوت است.

در قرآن داریم: ﴿وَإِذَا ٱلۡوُحُوشُ حُشِرَتۡ﴾.[4] در روایت [هم] داریم: اگر خروسی از دهان مرغی دانه‌ای به‌ناحق بگیرد، در روز قیامت به‌قدری می‌ایستد تا جواب آن یک دانه را بدهد. باید براساس فهم و شعورش حسابرسی شود. نگوییم خروس است [و نمی‌فهمد! بلکه] می‌فهمد؛ منتها فهم او با فهم ما تفاوت می‌کند و این [تفاوت] اشکال ندارد.

ادراک تمام موجودات از ولایت امام معصوم

عجیب است که تمام موجودات، ولایت امام علیه السّلام را می‌دانند. آن [حیوان] در صفیرش می‌گوید: «اللَّهمّ العَن مُبغِضی آلِ مُحَمَّد» اما ما مردم [نمی‌دانیم!] وقتی که خدا چشممان را ببندد همین‌طور است دیگر! ﴿خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَعَلَىٰ سَمۡعِهِمۡ وَعَلَىٰٓ أَبۡصَٰرِهِمۡ غِشَٰوَةٞ﴾.[5] وقتی [بر عقل و گوش وچشم] پرده بیفتد، انسان واقعیت را نمی‌بیند و امام خودش را نمی‌شناسد؛ کار به جایی می‌رسد که برای کشتن امامش هم حرکت می‌کند!

---

[1] مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۷.
[2] مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۱۶.
[3] مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر پنجم، ص ۷۹۸.
[4] سورهٔ تکویر (۸۱) آیهٔ ۵.
[5] سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۷. معادشناسی، ج ۱۰، ص ۲۶۵:
«خداوند بر دل‌های آنان و بر گوش آنان مُهر زده است، و بر چشم‌های آنان حجاب و پرده‌ای است.»

روضهٔ ورود کاروان حضرت سیدالشهدا علیه السّلام به کربلا

یتقرَّبون إلی الله بدَمِه.[1] کار به کجا می‌رسد که خون سیدالشهدا را می‌ریزند و به خدا هم تقرب می‌جویند!

وقتی حر بن یزید ریاحی از کوفه حرکت کرد برای ممانعت از حرکت سیدالشهدا علیه السّلام و بستن راه حضرت، هاتفی به گوشش ندا داد: «**أبشِر بالجَنَّة؛** بشارت باد تو را به بهشت!» او [با خود] گفت: «چطور است که من دارم برای جنگ با پسر پیغمبر می‌روم [ولی] به من بشارت بهشت می‌دهند؟!»[2] [در] آن وقت خبر از آینده نداشت که چه قضایایی باید اتفاق بیفتد، چه مسائلی در حال تغییر است. نمی‌دانست که از این رو به آن رو و از این کیفیت به آن کیفیت خواهد شد!

آمد جلوی حضرت را گرفت اما ادب به خرج داد. خلاصه کار بر این قرار گرفت که حضرت بیایند و مسیری را انتخاب کنند: نه به طرف یمن، نه به طرف کوفه؛ در مسیر و راه ثالثی حرکت کنند. آمدند، آمدند، تا امروز به کربلا رسیدند. اینجا که رسیدند دیگر توقف کردند.

در اخبار داریم که وقتی حضرت به کربلا رسیدند، رو کردند به اصحاب و فرمودند: «اینجا چه سرزمینی است؟» بعضی گفتند: «نینواست.» بعضی گفتند: «کربلاست.» حضرت فرمودند: **«اللَهمّ إنّی أعوذُ بِکَ مِنَ الکَربِ و البَلاء!»**[3]

بعد حضرت در آنجا قضیه‌ای را فرمودند:

> روزی امّ‌سلمه برای من نقل کرد:
> من طفل بودم و پیش امّ‌سلمه بودم. امّ‌سلمه خدمت پیغمبر اکرم بود و من گریه می‌کردم. جبرئیل آمد خدمت آن حضرت و با او مشغول صحبت بود. [پیغمبر] رو کردند به امّ‌سلمه و فرمودند: «فرزندم را به من بده؛ گریه می‌کند؛ [او را] بده به من!» وقتی [من را] گرفتند، جبرئیل گفت: «یا رسول‌الله، فرزندت را دوست‌داری؟» حضرت فرمودند: «بله!» بعد جبرئیل عرض می‌کند: **«سَتَقتُلُه أمّتُکَ بعدَک؛** امت تو همین فرزند را بعد تو می‌کشند! می‌خواهی جای او را نشان بدهم؟» جبرئیل بال خودش را گستراند. پیغمبر نگاه کردند و مضجع و مَصرَعِ مرا به پیغمبر اکرم نشان داد. اینجا همان‌جایی است که پیغمبر نشان داده است!

بعد حضرت مُشتی از خاک برداشتند و بو کردند و فرمودند: «والله این خاک همان خاکی است که جدّم خبر شهادت مرا در آن داده است!»[4]

[و فرمودند:] «**اللَهمّ إنّی أعوذُ بِکَ مِنَ الکَربِ و البَلاء! هذا مَوضِعُ کَربٍ و بَلاء! هاهنا واللهِ مُناخُ**

---

[1] الأمالی (شیخ صدوق)، ص ۴۶۲، با قدری اختلاف.

[2] الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۵۴، با قدری اختلاف.

[3] الفتوح، ج ۵، ص ۷۶؛ مقتل الحسین علیه السّلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۳۲۹؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۷۶.

[4] تذکرة الخواص، ص ۲۲۵، با قدری اختلاف.

رِكابِنا! هاهنا مَسفَكُ دِماءِنا؛[1] به خدا در اینجا ما را می‌کُشند؛ مصرع و مضجع ما اینجاست.»

در روایت داریم حضرت اهل‌بیت خود را جمع فرمود. «**فَنَظَرَ إليهم فَبَكى**؛ نگاهی به آنها انداخت و گریست.» لابد آن قضایا و مسائلی که بعد اتفاق می‌افتد از دید حضرت گذشت. خطاب به پروردگار عرض کرد: «**اللّهمّ إنّا عِترَةُ نَبيّكَ و قد أُخرِجنا و طُرِدنا و أُزعِجنا مِن حَرَمِ جَدّنا محمد**؛ خدایا ببین ما را از کنار قبر جدمان بیرون کردند و از مدینه طرد نمودند! **اللّهمّ خُذ لَنا حَقَّنا و انصُرنا عَلى القَومِ الظّالِمين**؛[2] پروردگارا دادِ ما را از این قوم بگیر!»

السَّلامُ عَليكَ يا أباعَبدِ الله و رَحمَةُ اللهِ و بَرَكاتُه. السّلامُ عَلى الحُسَين وَ عَلىٰ عَلِيّ بنِ الحِسَين و عَلىٰ أولادِ الحُسَين و عَلىٰ أصحابِ الحُسَين.

خطاب به اصحاب کرد: «ما به آن زمین موعود رسیده‌ایم؛ از اینجا دیگر حرکت نمی‌کنیم؛ وعدهٔ پروردگار برای ما مُنجَّز شده است.»[3]

بار بگشایید خوش‌منزلگهی است *** تا به جنت زین مکان اندکـر هی است
بار بگشایید کاینجا از عتاب *** می‌شود لب‌ها کبود از قحط آب
بار بگشایید کاینجا بی‌درنگ *** بر گلوی اصغرم آید خَدَنگ[4]

السَّلامُ عَلَيكُم يا أهلَبَيتِ النُّبوَّة.
بِاسمِكَ اللّهمّ و نَدعوكَ و نُقَسِمُكَ و نَرجوكَ بِحَقّ محمدٍ و أهلِبَيتِه الأطهارِ يا الله!

پروردگارا ما را ببخش و بیامرز! تا ما را نیامرزیده‌ای از دنیا مبر! قلم عفو بر جمیع جرایم اعمال ما بکش! پروردگارا آنچه مورد رضای توست نصیب ما بفرما! دست ما از دامان محمد و آل کوتاه مفرما! در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتشان بی‌نصیب مفرما! پروردگارا اسلام و مسلمین نصرت عنایت کن! کفّار و مخالفین ذلیل و خوار بگردان! مرضای مسلمین شفا عنایت کن! موتای آنها ببخش و بیامرز! در فرج امام زمان علیه السّلام تعجیل بفرما! ما را از منتظرین و یاران حقیقی و واقعی آن حضرت قرار بده!

بالنّبی و آلِه و عَجِّلِ اللّهمّ فی فرجِ مولانا صاحبِ الزّمان.
اللّهمّ صلِّ عَلی محمد و آل محمد

---

[1] الفتوح، ج ۵، ص ۸۴؛ مقتل الحسین علیه السّلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۳۳۷؛ اللهوف، ص ۸۱؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۷؛ الدّمعة السّاکبة، ج ۴، ص ۲۵۶. با قدری اختلاف در مصادر.

[2] الفتوح، ج ۵، ص ۸۳؛ مقتل الحسین علیه السّلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۳۳۷. با قدری اختلاف در مصادر.

[3] الفتوح، ج ۵، ص ۸۳ و ۸۴.

[4] دیوان کامل جودی عنبرانی، ص ۴۸۰.